TRANSCRIPT · EPISODE 227

They Asked for a Reference I Didn't Have

English learning resource · FA

Line-by-line · English + Persian

80 lines

Study task: Listen again and notice the expressions you studied.

It was a rainy Thursday, and I was standing in the hallway of a house in Wolverhampton.

یک پنج‌شنبه بارانی بود و من در راهروی خانه‌ای در ولورهمپتون ایستاده بودم.

I had just seen a room I could afford.

تازه اتاقی را دیده بودم که از عهده هزینه‌اش برمی‌آمدم.

Then the woman showing me the house asked for something I did not have.

بعد زنی که خانه را نشانم می‌داد چیزی از من خواست که نداشتم.

Welcome to Your English Toolbox and another chapter of Juan's Second Year.

به Your English Toolbox و فصل دیگری از سال دوم خوان خوش آمدید.

What did she ask you for, Juan?

خوان، او چه چیزی از تو خواست؟

A reference from a previous landlord in the UK.

یک معرفی‌نامه از صاحب‌خانه قبلی در بریتانیا.

A landlord is the person who rents a home or a room to you.

صاحب‌خانه کسی است که خانه یا اتاقی را به شما اجاره می‌دهد.

A reference is a short statement about you from someone who knows you.

معرفی‌نامه نوشته کوتاهی درباره شما از طرف کسی است که شما را می‌شناسد.

I had no letter from a British landlord.

من هیچ نامه‌ای از یک صاحب‌خانه بریتانیایی نداشتم.

For a moment, I thought the room was already lost.

برای لحظه‌ای فکر کردم اتاق را از دست داده‌ام.

Why was this room so important?

چرا این اتاق این‌قدر مهم بود؟

It was near a bus stop, and I could get to university and to the café where I work.

نزدیک ایستگاه اتوبوس بود و می‌توانستم به دانشگاه و کافه‌ای که در آن کار می‌کنم برسم.

The rent was within my budget.

اجاره در محدوده بودجه‌ام بود.

I had been looking for a while, so I could imagine putting my books on the shelf.

مدتی بود دنبال اتاق می‌گشتم و می‌توانستم کتاب‌هایم را روی قفسه تصور کنم.

What did the woman say exactly?

آن زن دقیقا چه گفت؟

Mrs Dhillon told me the owner usually asked for a landlord's reference.

خانم دیلون گفت مالک معمولا معرفی‌نامه صاحب‌خانه می‌خواهد.

She was polite, but she could not promise me the room without checking.

او مؤدب بود، اما بدون بررسی نمی‌توانست اتاق را به من قول بدهد.

What went through your mind?

چه چیزی از ذهنت گذشت؟

I had paid rent and worked hard, but I did not have the paper she wanted.

اجاره پرداخت کرده و سخت کار کرده بودم، اما مدرکی را که او می‌خواست نداشتم.

For a few seconds, I felt as if my life here did not count.

چند ثانیه احساس کردم زندگی‌ام در اینجا به حساب نمی‌آید.

I almost thanked her and left.

نزدیک بود از او تشکر کنم و بروم.

But you stayed.

اما ماندی.

Yes.

بله.

On the bus, I had practised asking questions instead of just saying yes when I felt nervous.

در اتوبوس تمرین کرده بودم وقتی مضطرب می‌شوم به جای اینکه فقط بله بگویم سؤال بپرسم.

So I took a breath.

پس نفس عمیقی کشیدم.

I said, “I understand.

گفتم: «متوجه‌ام.

Is there an alternative you would accept?”

آیا جایگزینی هست که بپذیرید؟»

And did she have an answer?

و او پاسخی داشت؟

She said it depended on the owner.

گفت این موضوع به مالک بستگی دارد.

Then she asked what other evidence I could offer.

بعد پرسید چه مدرک دیگری می‌توانم ارائه کنم.

I thought about the café.

به کافه فکر کردم.

“Could my employer write a reference instead?”

«آیا کارفرمایم می‌تواند به جای آن معرفی‌نامه بنویسد؟»

That is a useful question.

این سؤال مفیدی است.

You offered an option and let her check it.

تو گزینه‌ای پیشنهاد دادی و گذاشتی او بررسی کند.

She said it might help, but she needed the owner's decision.

گفت شاید کمک کند، اما به تصمیم مالک نیاز داشت.

She asked for a letter with my job title, start date and working hours.

او نامه‌ای با عنوان شغلی، تاریخ شروع و ساعت‌های کاری من خواست.

She could wait until Monday at noon.

او می‌توانست تا ظهر دوشنبه صبر کند.

So you had a possibility, and a deadline.

پس هم یک امکان داشتی و هم یک مهلت.

The next morning I asked Dawn, my manager at the café, for a favour.

صبح روز بعد از داون، مدیرم در کافه، خواهشی کردم.

She said she wanted to help, but the café was busy and she was leaving early.

او گفت می‌خواهد کمک کند، اما کافه شلوغ بود و زود می‌رفت.

She could not promise to write it that day.

نمی‌توانست قول بدهد همان روز آن را بنویسد.

What did you do?

چه کار کردی؟

I offered to write down the details Mrs Dhillon needed.

پیشنهاد دادم جزئیاتی را که خانم دیلون لازم داشت بنویسم.

Dawn agreed to check them after the morning rush.

داون موافقت کرد پس از شلوغی صبح آن‌ها را بررسی کند.

But when we looked at the start date, neither of us was completely sure.

اما وقتی به تاریخ شروع نگاه کردیم هیچ‌کدام کاملا مطمئن نبودیم.

That could have delayed everything.

این می‌توانست همه چیز را به تأخیر بیندازد.

I found my first payslip at home that evening.

آن شب اولین فیش حقوقی‌ام را در خانه پیدا کردم.

It was the paper showing how much I was paid.

این همان برگه‌ای بود که نشان می‌داد چقدر حقوق گرفته‌ام.

I sent Dawn the date.

تاریخ را برای داون فرستادم.

On Saturday she gave me the signed letter.

شنبه او نامه امضاشده را به من داد.

She had included my hours and the date I joined.

او ساعت‌های کاری و تاریخ شروع کارم را نوشته بود.

She had also written that people could rely on me during a busy shift.

همچنین نوشته بود که در یک شیفت شلوغ می‌توان به من اعتماد کرد.

How did it feel to read that?

خواندن آن چه احساسی داشت؟

I read that sentence twice.

آن جمله را دو بار خواندم.

I had been so worried about the reference I did not have that I had forgotten the trust I had earned.

آن‌قدر نگران معرفی‌نامه‌ای بودم که نداشتم که اعتمادی را که به دست آورده بودم فراموش کرده بودم.

Did the owner accept it?

آیا مالک آن را پذیرفت؟

I sent the letter on Saturday afternoon.

نامه را بعدازظهر شنبه فرستادم.

Mrs Dhillon replied that the owner would read it on Monday.

خانم دیلون پاسخ داد که مالک دوشنبه آن را می‌خواند.

I kept checking my phone.

مدام تلفنم را نگاه می‌کردم.

And on Monday?

و دوشنبه؟

Just before noon, a message arrived.

کمی قبل از ظهر پیامی رسید.

The owner was happy to go ahead with my application.

مالک موافق بود بررسی درخواست من ادامه پیدا کند.

I still needed to read the agreement and arrange the details, but the room was no longer just a possibility.

هنوز باید قرارداد را می‌خواندم و جزئیات را هماهنگ می‌کردم، اما اتاق دیگر فقط یک احتمال نبود.

Who did you tell first?

اول به چه کسی گفتی؟

I told Dawn at the café.

در کافه به داون گفتم.

Then, on our next Sunday call, I told my mother.

بعد در تماس یکشنبه بعدی به مادرم گفتم.

She asked if I had felt I was starting again from zero.

او پرسید آیا احساس کرده بودم که دوباره از صفر شروع می‌کنم.

I said, “For a moment, yes.

گفتم: «برای لحظه‌ای بله.

But I had people here who knew my work.”

اما اینجا کسانی را داشتم که کارم را می‌شناختند.»

Let's keep two questions from your story.

بیایید دو سؤال از داستانت را به خاطر بسپاریم.

“Is there an alternative you would accept?”

«آیا جایگزینی هست که بپذیرید؟»

“Could my employer write a reference instead?”

«آیا کارفرمایم می‌تواند به جای آن معرفی‌نامه بنویسد؟»

You can use the first when someone asks for a document you do not have.

وقتی از شما مدرکی می‌خواهند که ندارید می‌توانید از سؤال اول استفاده کنید.

Give it a try aloud.

آن را با صدای بلند امتحان کنید.

Is there an alternative you would accept?

آیا جایگزینی هست که بپذیرید؟

What worked for Juan was accepted by one owner in one situation.

راه‌حلی که برای خوان جواب داد، در یک موقعیت توسط یک مالک پذیرفته شد.

Ask the person handling your application what they will accept.

از کسی که درخواست شما را بررسی می‌کند بپرسید چه چیزی را می‌پذیرد.

Thank you for sharing your story, Juan.

خوان، از اینکه داستانت را گفتی متشکریم.

Thank you for listening.

از اینکه گوش دادید متشکریم.

See you next time.

تا دفعه بعد.